



● تصویرگر: غزاله مهرعلی

وقتی قد تو بودم، هر هفته با مامانم به کتابخانه می‌رفتم. هر کتاب را ورق می‌زدیم و نقاشی‌های قشنگش را پشت سرهم می‌دیدم و ذوق می‌کردم. مامانم برایم کتاب‌ها را می‌خواند و من توی قصه‌ها می‌رفتم:

شبی که باران تندی می‌بارید، من با گاو و گنجشک و خروس مهمان یک خانه‌ی نقلی شدم: خانه‌ی خاله پیرزن مهربان. یک بار سوار شترمرغ خیلی بزرگی شدم؛ هرچه تندتر می‌دوید، بیشتر کیف می‌کردم. همراه با خروس‌هایی که تاج‌های آتشین داشتند گربه‌سواری می‌کردم، با پسر بچه‌ای به نام فسقلی به دیدن دنیا می‌رفتم و رازهای زیادی را می‌فهمیدم. «صد دانه یاقوت» را صد بار خوانده بودم و هر بار با مزه‌ی ترش و شیرینِ شعر دهنم آب می‌افتاد. ده بار نه، بیست بار نه، خیلی بار سوار کبوترهایی شدم که دورتادور حرم امام رضا(ع) بال‌وپر می‌زدند... من با داستان‌ها و شعرها این‌همه گردش کردم. حالا هم که هفته‌ی کتاب و کتابخوانی در پیش است، تو را با رشد کودک به این سفرهای هیجان‌انگیز دعوت می‌کنم. بیا تا ببینیم کدام داستان یا شعر زودتر من و تو را به دنیای خودش می‌برد.

دوست تو: سردبیر